



مشروعیت سیاسی در قرآن (مطالعه موردی آیات اطاعت)

محمد قاسمی^۱
آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی^۲

چکیده

اگر در تمایز فقه و کلام این انگاره را مفروض تلقی نماییم که اولی بر فعل مکلف و دومی بر فعل الله متمرکز است، سؤال از خاستگاه مشروعیت سیاسی، مسئله‌ای فقهی-کلامی خواهد بود. از این حیث که از چه کسی می‌توان و بلکه باید اطاعت کرد، فقهی و از این حیث که خداوند برای چه کسی حق اطاعت را قرار داده است، کلامی خواهد بود؛ از این رو، پژوهش حاضر با رویکردی فقهی-کلامی پرسش از مشروعیت سیاسی را به قرآن کریم عرضه کرده و تلاش نموده است تا این پرسش را از زاویه آیات اطاعت و با روش تحلیلی-اجتهادی پاسخ دهد. یافته تحقیق حاضر از مطالعه موردی آیات اطاعت این است که میان حق اطاعت و عبودیت، رابطه تلازم برقرار است. حق اطاعت و به تبع آن لزوم اطاعت از اوامر و نواهی صادره از جانب صاحب این حق، برای کسی ثابت است که حق عبودیت داشته باشد. چنین حقی منحصرأ برای خدای متعال بوده و منحصر به زمان خاص، یعنی حضور معصوم (علیه السلام)، نیست. از آنجا که بشر مستقیماً نمی‌تواند مخاطب امر و نهی الهی باشد، قرآن کریم، انبیاء و اولی الامر را به عنوان واسطه اطاعت الهی در امور اجتماعی و فردی بشر قرار داده است. اگرچه مصداق اتم اولی الامر، امام معصوم (ع) است، در عین حال بسیاری از اندیشمندان شیعی معتقدند که در عصر غیبت فقیه جامع الشرایط با واسطه یا بدون واسطه مصداق اولی الامر خواهد بود. **واژگان کلیدی:** مشروعیت سیاسی، اطاعت، آیات اطاعت، انبیاء و اولی الامر.

۱. پژوهشگر فقه سیاسی

۲. استاد درس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم، استاد تمام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.



مقدمه

سؤال از اینکه چه کسی حق امر و نهی دارد و یا از چه کسی باید اطاعت نمود، یعنی مشروعیت سیاسی، یکی از مهم‌ترین سؤالات در حوزه اندیشه سیاسی محسوب می‌گردد. نظر به اینکه قرآن و سنت اصلی‌ترین منبع برای استنباطات فقهی هستند، این پژوهش تلاش می‌کند این سؤال را از منظر فقهی-کلامی و با تکیه بر آیات قرآن موردتوجه قرار دهد. فی الجمله در منبع بودن قرآن و سنت بین شیعه و سنی، اخباری و اصولی، معتزله و اشعری اختلاف نظری وجود ندارد؛ البته این بدان معنا نیست که بگوییم تک‌تک آیات قرآن کریم برای کشف احکام فقهی مورد استناد باشند، بلکه در مورد تعداد آیات الاحکام سه دیدگاه کلی مطرح است: مشهور معتقدند که تعداد آیات الاحکام قریب به پانصد آیه است. فاضل مقداد تعداد آیات الاحکام را کمتر از پانصد آیه می‌داند. برخی فقیهان معاصر تعداد آیات الاحکام را بیشتر از پانصد آیه می‌دانند. به اعتقاد ایشان، علت اینکه مشهور آیات الاحکام را پانصد آیه دانسته، آن دسته از آیاتی بوده است که مستقیماً و با دلالت مطابقی بیانگر حکم شرعی بوده است؛ اما اگر آن دسته از آیاتی را هم که به دلالت التزامی و تضمنی بیانگر حکم شرعی هستند به این آیات ضمیمه نماییم تعداد آیات الاحکام به مراتب بیشتر خواهد شد (سبحانی، ۱۴۱۹ق، صص ۳۰ و ۳۱). به نظر می‌رسد فقیهان شیعه حتی در بحث استقصاء آیات الاحکام، آیات الاحکام سیاسی را موردتوجه خویش قرار نداده‌اند، درحالی‌که بسیاری از آیات قرآن کریم ناظر به احکام تکلیفی و اجتماعی است. آیات تعامل با مشرکین و منافقین داخلی، آیات مشروعیت و آیات اطاعت نمونه‌ای از آیاتی هستند که بیانگر تکالیف اجتماعی و سیاسی هستند.

اگرچه پیرامون مشروعیت سیاسی به صورت عمومی و مشروعیت سیاسی در قرآن به صورت خاص، آثاری فقهی از سوی فقه‌پژوهان منتشر شده است، اما پیرامون مشروعیت سیاسی در قرآن و با تمرکز بر آیات اطاعت، تحقیق و پژوهش درخوری انجام نشده است؛ از این رو، مقاله حاضر درصدد است تا مسئله مشروعیت سیاسی

را از منظر قرآن و با تأکید بر آیات اطاعت مورد بحث قرار دهد. در این راستا ابتدا نسبت اطاعت و مشروعیت سیاسی تبیین می‌شود و نشان خواهیم داد که بر اساس منطق قرآنی، حق اطاعت منحصرأً برای خداوند متعال است. در قدم دوم، آیاتی را که شرایط فرد مطاع، یعنی کسی باید از او اطاعت کرد، بیان می‌دارد به بحث گذاشته می‌شود. ابتدا با طرح آیات سلبی نشان داده می‌شود که خداوند متعال اطاعت از امر و یا نهی‌ای را که در عرض اراده الهی باشد، نهی نموده است و خواست بشری مجوز اطاعت نیست. در قدم سوم، تبیین آیات ایجابی، یعنی آیات اطاعت از انبیاء و اولی‌الأمر به عنوان واسطه‌های مبین اراده الهی، مطمح نظر قرار گرفته و نشان داده می‌شود که حتی دستور به اطاعت انبیاء نیز اطاعت مستقیم از آنان نبوده و اطاعت با واسطه است؛ بدین معنا که انبیاء علیهم‌السلام و اولی‌الأمر نقش واسطه‌گری در ابلاغ اراده و خواست خداوند متعال را دارند و بنابراین، حق اطاعت استقلالی و مستقیم حتی برای آنان نیز جعل نشده است.

۱. نسبت اطاعت و مشروعیت سیاسی

مشروعیت، مصدر صناعی از اسم مفعول مشروع است. واژه مشروع از شرع مشتق شده و به معنای عملی است که مطابق شرع انجام شده باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۱۷). در واقع، به معنای جواز شرعی یا مورد امضاء شریعت بودن است؛ البته برای آن معانی دیگری نیز بیان شده است (کتاب العین، ج ۱، ص ۲۵۲؛ بستان، ۱۳۷۵ش، ص ۸۲۵)، لکن آنچه با معنای اصطلاحی این واژه در امور سیاسی تناسب دارد، همین معنایی است که بیان کردیم. این واژه در اصطلاح سیاسی فارغ از دقیق بودن ترجمه، ترجمان واژه «Legitimacy» در زبان لاتین و به معنای جواز سلطه و حاکمیت سیاسی است؛ همچنین آن را به قانونی بودن یا مطابق قانون بودن نیز معنا کرده‌اند (عالم، ۱۳۹۲ش، ص ۱۰۵).

ممکن است این سؤال به وجود آید که وقتی در تبیین مشروعیت سخن از قانونی بودن یا مطابقت با قانون به میان می‌آید، متعلق آن چیست؟ به بیان دیگر،



مشروعیت سیاسی به دنبال کشف قانونی بودن یا مطابق قانون بودن چه چیزی است؟ پاسخ این پرسش را باید در تبیین معنای مضاف‌الیه مشروعیت، یعنی سیاست، جست.

سیاست در زبان فارسی و عربی اشتراک لفظی و حتی اشتراک معنایی دارد. این واژه در زبان فارسی به معنای پاس داشتن ملک، حفاظت و نگهبانی، حکم‌راندن بر رعیت، رعیت‌داری کردن، حکومت و ریاست و داوری آمده است (دهخدا، ۱۳۵۲ش، ج ۸، ص ۱۲۲۵).

این واژه در لغت عرب، مصدر از فعل «سَاسَ یَسُوْسُ» و به معنای عهده‌دار شدن امری بر اساس مصالح آن است: «القیامُ علی الشیء بما یُصلِحُه» (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۱). به عبارت دیگر، سیاست عبارت است از تدبیر امر اعم از اینکه متعلق این تدبیر، نفس انسان یا انسان‌های دیگر و یا حتی حیوانات باشد (ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۱۶؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۳۳۶). در متون روایی نیز سیاست در معنای یادشده استعمال شده است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ش، ص ۳۳۱؛ کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۶۵).

تدبیر در حوزه اجتماع و جامعه، همان معنای اصطلاحی از سیاست است که در ادبیات دانشگاهی، ترجمان یا معادل کلمه «Politics» که ریشه لاتین آن «Polis» است، قرار گرفته شده است. این واژه در فرهنگ آکسفورد به فعالیت‌ها و اقداماتی که در راستای کسب قدرت و به‌کارگیری آن در جامعه است، اطلاق شده است. (آکسفورد «Oxford»، ذیل واژه «Politics») اصطلاحاً آن را به مسائلی مانند حکومت مدنی، دولت و امور عمومی، کشمکش انسان و حل آن و منابع اعمال قدرت مرتبط دانسته‌اند (مک‌لین، ۱۳۸۱ش، ص ۳۶۱). در عین حال، مهم‌ترین تعریف در میان متفکران سیاسی غرب از واژه مذکور این است که آن را مبارزه برای قدرت و نفوذ اعمال آن در جامعه (عالم، ۱۳۸۱ش، ص ۳۰) یا علم کسب و حفظ قدرت (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۸۹ش، ص ۵۲۸) می‌دانند.

فارغ از آنکه این همانی میان واژه سیاست خصوصاً در متون روایی با واژه «Politics» از قوت لازم برخوردار باشد یا خیر، اینکه در معنای سیاست، تدبیر و اداره نهفته است، مورد انکار نیست. روشن است که تدبیر در جایی است که صاحب تدبیر برتری اراده بر مدبر داشته باشد. برتری اراده ملازم با حق امر و نهی است؛ بنابراین، متعلق یا موضوع مشروعیت سیاسی امر و نهی و به تعبیر ساده‌تر اطاعت است. مشروعیت سیاسی پاسخ به این پرسش خواهد بود که امر و نهی چه کسی قانونی و مشروع است؛ به تعبیر دیگر، چه کسی حق اطاعت، یعنی حق امر و نهی کردن، دارد؟ به تبع ثبوت این حق، یعنی اطاعت کردن، بر دیگران رعایت آن به عنوان یک تکلیف ایجاد می‌شود؛ بنابراین، اطاعت نسبت به مشروعیت سیاسی لازم ذاتی و بلکه جزء ذات است؛ لذا می‌توانیم بگوییم کسی مشروعیت سیاسی دارد که حق اطاعت داشته باشد، یا کسی حق اطاعت دارد که مشروعیت سیاسی داشته باشد.

۲. قرآن و خاستگاه حق اطاعت (مشروعیت سیاسی)

خاستگاه حق اطاعت در قرآن با آنچه عرفاً تصور می‌شود یا از آموزه‌های غربی مستخرج است کاملاً متمایز است. برخلاف آموزه‌های غربی، خصوصاً غرب مدرن، حق اطاعت در آموزه‌های اسلامی، خصوصاً قرآن کریم، صرفاً برای خدای متعال ثابت است. در آموزه‌های غربی که مبتنی بر اومانیسم، یعنی خداانگاری انسان، است خاستگاه حق اطاعت و گستره آن اراده و خواست انسان‌هاست، لکن از آنجا که عادتاً اتفاق نظر بین افراد بشری ممکن نیست، حق اطاعت برای اکثر افراد جامعه خواهد بود؛ بنابراین، هریک از افراد جامعه به پشتوانه قرارداد نانوشته میان خود، موظف هستند اراده برآمده از اکثریت را تبعیت نمایند و حاکم جامعه واسطه اجرا و ابلاغ اراده اکثریت در سطح جامعه است. صرف نظر از دیدگاه هابز که حاکم منتخب الزامی به اجرای اراده اکثریت ندارد، فرد یا افرادی که به عنوان حاکم یا حاکمان جامعه انتخاب می‌شوند، موظف هستند تا به عنوان نماینده مردم اوامر و نواهی اکثریت را به منصفه ظهور و تحقق خارجی برسانند؛ به عنوان نمونه، روسو از



پایه‌گذاران انگاره مذکور این‌گونه استدلال می‌نمایند:

«آنهایی که قوه مجریه را در دست دارند، مأمور و نوکر ملت هستند، نه ارباب او. ملت حق دارد هر وقت بخواهد آنها را منصوب یا معزول نماید. آنها یکی از طرفین معامله یا قرارداد نیستند، بلکه فقط ملزم به اطاعت می‌باشند. هنگامی که مأموریتی را که ملت به آنها واگذار کرده، اجرا می‌کنند، فقط وظیفه ملی خود را انجام می‌دهند. و به هیچ وجه حق ندارند در آن موضوع چون و چرا نمایند (روسو، ۱۳۴۱ش، ص ۱۵۷).

منطق اومانیستی حتی در فرض اذعان به خالقیت خداوند، حوزه سیاست را امری مختص به بشر و زمینی فرض کرده، بر این ایده تأکید می‌ورزد که تا زمانی که خود انسان نخواهد، احدی حق نخواهد داشت که او را وادار به فرمان‌برداری از قدرتی زمینی نماید (Locke, ۱۹۸۹, p۶۶)؛ بنابراین، عملکرد حاکم نمی‌تواند مبتنی بر تشخیص فرد یا گروهی محدود باشد و این خواست اکثریت است که ملاک تصمیم‌گیری و امر و نهی اجتماعی خواهد بود:

«...زمانی که تعدادی از افراد با ابتناء به رضایت همگانی، اجتماعی را شکل می‌دهند، در واقع جامعه واحدی را به وجود آورده‌اند که دارای قدرتی برآمده از خواست و میل اکثریت بوده و به نیابت از همه جامعه، قانون (اوامر و نواهی اجتماعی) صادر می‌کند.» (Ibid, p۵۵)

حق اطاعت و انسان‌مداری در قرآن در نقطه مقابل اندیشه غرب قرار دارد. قرآن کریم لزوم پابندی به اطاعت از خدای متعال و حرمت اطاعت از غیر ایشان را به‌عنوان عهد و پیمانی نهادینه‌شده در وجود انسان می‌داند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۱ش، ج ۵، ص ۲۱۶). علاوه بر این، اطاعت و عبودیت را یکسان تلقی کرده و آن را حقی مخصوص به خداوند دانسته است:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس، ۶۰)

ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نسبتم که شیطان را اطاعت نکنید؟! چرا که او برای شما دشمنی آشکار است.



اگرچه به اعتقاد شیخ طوسی عبادت در این آیه به معنای پرستش است و اسناد آن به شیطان، اسنادی مجازی است؛ یعنی به اعتبار اطاعت از شیطان در بت پرستی، عبادت شیطان استعمال شده است (طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۴۶۹)، لکن غالب مفسران شیعه و سنی، مراد از عبادت در اینجا را همان اطاعت و سرسپردگی به امیال و خواست های شیطانی دانسته اند (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۸، ص ۶۷۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۲۵۷؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۷، ص ۱۰۲؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱۳، ص ۱۲۹؛ طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۳، ص ۱۶؛ طبرانی، ۲۰۰۸ م، ج ۵، ص ۲۸۸؛ دینوری، ۱۴۲۴ ق، ج ۲، ص ۲۱۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ ق، ج ۸، ص ۱۳۳؛ ابن حموش، ۱۴۲۹ ق، ج ۹، ص ۶۰۵۹؛ میدی، ۱۳۷۱ ش، ج ۸، ص ۲۴۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۶، ص ۲۹۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۲۶۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۲۳)؛ البته شیطان در این آیه به عنوان نمادی در مقابل خدای متعال است؛ بنابراین، حرمت عبودیت اختصاصی به شیطان ندارد و هر آنچه در عرض و در مقابل خدای متعال اطاعت شود، مصداقی از مصادیق عبودیت شیطانی خواهد بود؛ لذا در ادامه عبودیت غیرخدای متعال نفی می گردد:

«وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس، ۶۱)

و مرا اطاعت کنید که فقط این صراط مستقیم است.

علاوه بر مذمت خداانگاری شیطان، خداانگاری انسان نیز از سوی قرآن کریم به شدت مورد مذمت قرار گرفته است. در برخی تعبیر کسانی را که بدون محور قراردادن فرامین الهی به اراده خویش اصالت می دهند، در زمره بیمار دلان:

«...أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» (محمد، ۱۶)

اینان کسانی هستند که خدا بر دل هایشان مهر نهاده و در نتیجه هواهای نفسانی خود را پیروی می کنند.

کفار:

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (فرقان، ۴۳)

آیا کسی را که خواسته های نفسانی خویش را خدای خویش گرفته، ندیدی؟



و گمراه‌ترین افراد:

«أَنْتُمْ يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» (قصص، ۵۰)
اینان تنها از هواهای خود پیروی می‌کنند و آیا کسی گمراه‌تر از پیرو هوی بدون راهنمایی از خدا هست؟

و

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً» (جاثیه، ۲۳)

آیا آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است را مشاهده کردی؟ و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت.

معرفی کرده است. غالب مفسران شیعه و سنی الوهیت هوای نفس را به اطاعت از نفس و محور قراردادن اراده و خواست انسان تفسیر نموده‌اند (ابن عجبیه، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۱۰۳؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۵، ص ۲۲۳، فیض کاشانی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۱۶؛ طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۴۹۳؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۱۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۲۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۸۲).

خداوند متعال انسان‌ها را برخلاف سایر مخلوقات تکویناً به گونه‌ای خلق نموده است که توان تمرد از سلطه تشریعی او را که در قالب امر و نهی ابلاغ می‌گردد، داشته باشند؛ لکن در همین حالت آنان را ملزم به اطاعت از دستورات خویش نیز نموده است:

«مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (یوسف، ۴۰)
خدا هیچ دلیلی برای عبادت غیر خدا نازل نکرد و تنها حکمفرمای عالم وجود خداست و امر فرموده که جز آن ذات پاک یکتا را نپرستید، این آئین محکم است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (اسراء، ۲۳)

پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید.

نظر به مطلب پیش گفته که معیار قرارداد ادن اراده و خواست خویشتن نوعی شرک و کفر به خدای متعال است، به طریق اولی اطاعت از دیگران نیز حتی اگر بر اساس میل و رضایت قلبی باشد، از مصادیق اطاعت غیر خداوند متعال و مصداق کفر و شرک خواهد بود؛ لذا در قرآن کریم این گونه افراد مورد مذمت و نهی واقع شده اند:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (توبه، ۳۱)

(آن ها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستوری جز عبادت خداوند یکتا که جز او خدایی نیست، نداشتند. او پاك و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند!

مفسران شیعه (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۲۰۶) و سنی (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۳۰) دیدگاه غالب مفسران در تفسیر آیه فوق را چنین دانسته اند که منظور از اینکه یهودیان و نصارا، علماء و دانشمندان خویش را به عنوان رب و ارباب خویش برگزیده بودند این نیست که آنان را پرستش می کردند، بلکه منظور این است که از دستورات آنان اطاعت می کردند، درحالی که دستورات آنان مخالف اوامر و نواهی الهی بود؛ البته مقصود از اینکه می فرماید: «وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» این است که آن ها قائل به الوهیت مسیح شدند؛ لکن اعتقاد به ربوبیت در مورد احبار و رهبان صرفاً از ناحیه اطاعت از اوامر و نواهی آنان بوده است.

این برداشت مفسران به لحاظ روایی نیز قابل تأیید است. در روایت صحیح السند^۱ از امام صادق (ع) منظور از ربوبیت در آیه، اطاعت از اوامر و نواهی احبار و رهبان دانسته شده است:

۱. با غض نظر از رویکرد سختگیرانه ابن غضائری در تفسیر غلو و غالی که عبدالله بن بحر (یحیی) را متهم به غالی بودن کرده (ابن غضائری، ج ۱، ص ۷۶)، روایت به لحاظ سندی تام و صحیح است. راویان حدیث عبارت اند از: عده کلینی، یعنی علی بن ابراهیم، علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه، أحمد بن عبدالله بن أمیه و علی بن الحسن، أحمد بن محمد بن خالد برقی، محمد بن خالد برقی، عبدالله بن مسکان و یحیی ابوبصیر اسدی.



«وَاللّٰهُ مَا صَلَّوْا لَهُمْ وَلَا صَامُوا وَلَكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ؛ به خدا قسم برای آنان (علما و دانشمندان یهود و نصارا) نماز و یا روزه ای بجا نیاوردند، لکن آنان حرامی را حلال کرده و حرام را حلال می کردند، و اینان (یهود و نصارا)، پیروی و تبعیت می کردند» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۵۳).

فلسفه انحصار حق اطاعت به خدای متعال این است که عبودیت صرفاً مختص به اوست. به بیان دیگر، اطاعت از شئون عبودیت است، چنان که بررسی متون روایی، فقهی، تفسیری و لغوی (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۶۵؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۱۴۴؛ خوئی، ۱۴۰۰ ق، ج ۱، ص ۳۱۹؛ نحویزی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۴۸۲؛ ابن احمد، ۱۴۲۶ ق، ص ۱۶۵؛ طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۱۲۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۳، ص ۲۷۲؛ فیومی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۳۸۹) حاکی از این مطلب است که میان اطاعت و عبودیت رابطه تلازم برقرار است. اگر مورد اطاعت، اوامر و دستورات الهی باشد، عبادت خدا و اگر مورد اطاعت، اوامر و دستورات فردی باشد ولو اینکه فرد مطیع از روی میل و اراده خویش تن به این دستورات داده باشد، عبادت غیرخدا و در نتیجه نوعی شرک تلقی می گردد. به همین جهت، قرآن کریم محور قراردادن اطاعت و پیروی از خواست و اراده نفسانی را از خصوصیات اهل کفر معرفی کرده است:

«وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ» (قمر/۳)

همچنین در روایت دیگری که کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، اطاعت و عبودیت یکسان تلقی شده است:

«مَنْ أَطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةٍ فَقَدْ عَبَدَهُ؛ هرکس دیگری را در معصیتی اطاعت نماید، در واقع او را بندگی و عبادت کرده است» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۹۸).

بر اساس این روایت، فرد مطیع در معرض عبودیت فرد مطاع قرار می گیرد. اگر فرد مطاع در قالب امر و نهی، مبلغ و مبین اراده خویش یا هر کسی غیرخدای متعال باشد، اطاعت از او مصداق معصیت و بنابراین عبادت غیرخدای متعال خواهد بود و اگر فرد مطاع صرفاً مبلغ و مبین اراده الهی باشد، مصداق اطاعت الهی بوده و بنابراین عبادت خدای متعال خواهد بود.

بایسته توجه است که در روایت مورد بحث، یکی از راویان نامعین (مجهول) است. در عین حال، محمد بن ابی عمیر که از اصحاب اجماع است (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۳۸، صص ۳۷۵، ۵۵۶)، بی واسطه از او نقل روایت نموده است و با فرض اینکه اصحاب اجماع، خصوصاً محمد بن ابی عمیر، از غیر ثقه نقل روایت نمی کنند، ضعف سندی روایت جبران شده و می توان نسبت به ضعف سندی آن اغماض نموده و آن را معتبر دانست.

حاصل آنکه انسان حق عبادت غیر خدای متعال را ندارد بنابراین حق اطاعت از غیر او را نیز نخواهد داشت و اگر انسان حق اطاعت از غیر خدای متعال را نداشت، حق اعطای آن را که همان مشروعیت سیاسی است به دیگری نیز نخواهد داشت. به تعبیر فلاسفه فاقد شیء، حق اطاعت نمی تواند معطی آن شیء به دیگری باشد. در واقع، کسی که خود را تسلیم امر خدا می داند، ربوبیت را خاص معبودش می داند و ربی دیگر سراغ ندارد؛ لذا تمکین او در برابر خواست و اراده خودش یا اراده هر فردی غیر خدای متعال مصداق پرستیدن معبودی غیر خدا و اتخاذ ربی غیر خدا خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۳۹۵). ناگفته پیداست که گستره این اطاعت مطلق است؛ بدین معنا که عبودیت الهی و حرمت اطاعت از غیر خداوند متعال تمام ابعاد حیات بشری را دربر می گیرد. این گونه نیست که تصور نماییم این اطاعت و عبودیت مختص حیات فردی انسان باشد، بلکه گستره آن هم حیات فردی و هم حیات اجتماعی یا سیاسی را دربر می گیرد؛ بر این اساس، نتیجه گرفته می شود که مشروعیت سیاسی صرفاً برای خدای متعال ثابت است.

۳. دسته بندی آیات اطاعت

بیان شد که مشروعیت سیاسی، یعنی حق اطاعت، منحصرراً برای خدای متعال است، لکن امر و نهی و به تبع آن درک اراده الهی توسط نوع بشر امکان پذیر نبوده و این مهم نیازمند وجود واسطه در ابلاغ، تبیین و تفسیر اراده الهی است. به همین دلیل، خداوند متعال به مسئله اطاعت از انبیاء عنایت خاصی داشته و انبیاء و



جانشینان ایشان را برای تحقق این مهم مبعوث نموده است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (نحل، ۳۶)

در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم [تا به واسطه او] از فرامین الهی اطاعت و از طاغوت، هر معبودی غیر از خداوند متعال، اجتناب ورزید. آیاتی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ناظر به واسطه‌گری در اطاعت هستند، به دو دسته ایجابی و سلبی تقسیم می‌شوند.

۱-۳. آیات سلبی

در برخی از آیات نسبت به اطاعت افراد نااهل هشدار داده شده و اطاعت آنان عملی محرم و منافی با توحید معرفی شده است؛ به عنوان نمونه، می‌توان به آیه ۲۸ سوره کهف:

«وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»

از کسی که دلش را از یاد خویش غافل کرده‌ایم و هوس خود را پیروی کرده و کارش زیاده‌روی است، اطاعت مکن.

و همچنین آیات:

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ» (۱۵۱، شعراء)

و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید!

«وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» (۴۸، احزاب)

و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزارهای آن‌ها اعتنا منما و بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) است!

«وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مِّهِينٍ» (۱۰، قلم)

و از کسی که بسیار سوگند یاد می‌کند و پست است اطاعت مکن.

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آئِمًّا أَوْ كَفُورًا» (۲۴، انسان)

در برابر فرمان پروردگارت صابر باش و از هیچ گناهکاری یا ناسپاسی اطاعت مکن.

اشاره نمود.



غفلت از ذکر الهی و تبعیت از هوای نفس در آیات فوق، مشعر به علیت عدم جواز اطاعت است. روشن است که امر و نهی و بلکه پیشنهاد افراد دارای این دو ویژگی، هرچند این ویژگی ملکه نفسانی آنان نباشد، امر و نهی الهی نیست؛ بنابراین، از آنجا که اطاعت از فرد یا افرادی با این دو خصوصیت در مسیر عبودیت الهی نیست، اطاعت از آنان جایز نخواهد بود، زیرا بیان شد که اطاعت از دیگری ملازم با پذیرش عبودیت اوست؛ حال آنکه عبودیت صرفاً برای خدای متعال ثابت است. در واقع، این آیات شریفه مفهوم ضد برای آیات اطاعت از خداوند و انبیاء علیهم السلام هستند، با این تفاوت که مفهوم ضد و جوب اطاعت در قالب منطوق از ناحیه خداوند متعال بیان شده است. در واقع، اگر مشابه آیات فوق نیز از سوی شرع مقدس بیان نمی‌شد، آیات انحصار اطاعت به خداوند متعال، فی نفسه حاکی از این مطلب بود که اطاعت از غیر خداوند متعال، نافرمانی از اوست. در نتیجه، این نافرمانی از باب تحریم ضد عام حرام می‌بود. در عین حال، خدای متعال از ضد خاص اطاعت الهی، یعنی اینکه اراده غیر خودش مورد اطاعت قرار گیرد نیز نهی نموده است. این نشان از اهمیت مسئله اطاعت الهی است.

علاوه بر اینکه خدای متعال اراده فردی را که در مسیر اراده الهی نباشد مورد مذمت قرارداده و خداانگاری فردی را نفی کرده است، خداانگاری اکثریت را نیز نفی نموده است:

«وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَكُمْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (انعام، ۱۱۶)

اگر اکثر مردم روی زمین را اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد، زیرا جز گمان را پیروی نمی‌کنند و جز تخمین نمی‌زنند.

بر اساس نگرش و فهم عرفی، کمیت بیانگر حقانیت است، در حالی که آیه شریفه بیانگر این اصل که هر آنچه در مسیر الهی نباشد، هرچند به لحاظ کمیت افزایش یابد، ارزشی ندارد. به بیان ساده‌تر، کمیت موجد حقانیت نیست؛ بر این اساس،



اراده فردی اگر به اراده اکثریت تغییر ماهیت پیدا کند، اما در عین حال از مسیر اراده الهی گذر نکرد، کماکان باطل بوده و هیچ نوع رنگی از حقیقت به خود نمی‌گیرد.

۲-۳. آیات ایجابی

مراد از آیات ایجابی آن دسته از آیاتی هستند که به دلالت مطابقی یا التزامی حاکی از وجوب اطاعت از انبیاء یا اولی الامر هستند؛ لذا، این نوع آیات به دو دسته آیات اطاعت از انبیاء و اطاعت از اولی الامر تقسیم می‌شوند:

۱-۲-۳. اطاعت از انبیاء

آیات اطاعت از انبیاء به شش دسته قابل تقسیم هستند:

نخست، آیاتی که مستقیماً مسئله اطاعت را مطرح و جعل نموده و بر این اساس ضمن امر به اطاعت از خداوند متعال، به اطاعت از انبیاء و در رأس آنان نبی مکرم اسلام ﷺ و اولی الامر دستور داده می‌شود؛ مانند آیه ۵۹ سوره نساء: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و کارداران خود را که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده فرمان ببرید

همچنین می‌توان به آیات ۳۲ و ۱۳۲ سوره آل عمران، آیه ۹۲ سوره مائده و آیه ۳۳ سوره محمد ﷺ اشاره نمود. در واقع، این آیات بیانگر آن هستند که تحقق عینی اطاعت از خداوند متعال در گرو اطاعت از انبیاء و اولی الامر، که در ادامه پیرامون مصداق آن بحث خواهیم کرد، است.

دوم، آیاتی که در آن‌ها انبیاء در کنار امر به تقوای الهی، دستور به اطاعت از خویش نیز داده‌اند؛ مانند: آیات ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰ و ۱۶۳ سوره شعرا، آیه ۶۳ سوره زخرف، آیه ۵۰ سوره آل عمران و آیه ۹۰ سوره طه.

سوم، آیاتی که در آن‌ها عدم اطاعت از انبیاء ﷺ عملی حرام معرفی می‌شود؛ مانند آیه ۵۴ سوره مبارکه نور:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ...»



بگو خدا را اطاعت کنید و پیغمبرش را، زیرا اگر از اطاعت آن دو سر برتابید فقط تکلیف خود را انجام نداده‌اید و به او ضرری نرسانده‌اید.

نظر به اینکه لسان آیه نسبت به متخلفین تهدید است، حرمت نافرمانی از دستورات پیامبر مستفاد خواهد بود. شبیه همین آیه و شاید با دلالتی قوی‌تر، آیه ۱۰ سوره الحاقه است:

«فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ...»

فرستاده پروردگارشان را نافرمانی نمودند....

چهارم، آیاتی که بیانگر آثار اطاعت و عصیان از انبیاء علیهم‌السلام هستند. آیه ۱۷ سوره فتح از این قسم آیات است:

«...وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا»

و کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند خداوند او را در جناتی داخل می‌کند که از دامنه آن نهرها جاری است. و کسی که اعراض کند خداوند تعالی به عذابى دردناك معذبش می‌کند.

همچنین می‌توان به آیه ۵۲ سوره نور، آیات ۷۱ و ۳۶ سوره احزاب، آیه ۸۰ سوره نساء و آیه ۱۵۷ سوره اعراف اشاره کرد.

پنجم، آیاتی که اطاعت و عدم اطاعت از انبیاء را شاخص ایمان و کفر معرفی کرده‌اند. کسانی که اطاعت از انبیاء را بدون کمترین اعتراض لسانی، عملی و قلبی پذیرفته‌اند، ذیل اهل ایمان قرار می‌گیرند و کسانی که در هریک از مراحل لسانی، عملی و قلبی از اطاعت انبیاء الهی تمرد نمایند، ذیل کفار و مشرکان قرار می‌گیرند؛ به عنوان نمونه، آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

پس به پروردگارت سوگند ایمانشان واقعی نخواهد بود، مگر وقتی که تو را در مشاجراتی که برایشان پیش می‌آید حکم قرار دهند و در دل خود از هر حکمی



که راندی احساس آزدگی نکنند و حکم تو را بدون چون و چرا بپذیرند.

شبيه به همین مضمون، آیه ۵۹ سوره نساء است:

«... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

هرگاه در امری اختلافتان شد، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، این برایتان بهتر و سرانجامش نیکوتر است.

ششم، آیاتی که بیان می‌دارند خدای متعال انبیاء و رسل را مبعوث نمود و در عین حال لزوم اطاعت از آنان جزء لاینفک رسالت آنان بوده است؛ مانند آیه ۶۴ سوره نساء:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»

و ما هیچ رسولی را نفرستادیم، مگر برای اینکه مردم او را به خاطر اینکه از طرف ماست، اطاعت کنند.

دسته اول و دوم از آیات فوق به دلالت مطابقی بر وجوب اطاعت از انبیاء دلالت دارند؛ البته دسته اول از سنخ امر مستقیم هستند و دسته دوم امر غیرمستقیم؛ بدین معنا که در دسته اول امر به اطاعت از ناحیه خداوند صادر می‌شود، اما در دسته دوم امر به اطاعت از ناحیه انبیاء صادر شده است. وجوب اطاعت در سایر آیات به دلالت التزامی است؛ یعنی بیان آثار اطاعت و عصیان که بهشت و جهنم است، یا تهدید به جهت عدم اطاعت و ناسازگار بودن عدم اطاعت با ایمان به دلالت التزامی بیانگر آن است اطاعت از انبیاء واجب است.

۲-۲-۳. اطاعت از اولی الامر

علاوه بر اطاعت از انبیاء که به عنوان واسطه در اطاعت الهی معرفی شده‌اند، اطاعت از اولی الامر نیز در دو آیه از قرآن کریم تأکید و سفارش شده است. در آیه ۵۹ از سوره نساء:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»



ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و کارداران خود را که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده فرمان ببرید؛ پس اگر در چیزی اختلاف نظر داشتید، خدا و رسولش را محور قرار دهید، اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید، چراکه این بهترین و نیکوترین رفتار است.

دلالت مطابقی آیه بیانگر آن است که خدای متعال اولی‌الأمر را در کنار رسول خدا ﷺ و بلکه بعد از ایشان واجب‌الإطاعة قرار داده است. همچنین آیه ۸۳ سوره نساء که به دلالت التزامی بر وجوب اطاعت از انبیاء و اولی‌الأمر دلالت می‌کند:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»

و چون از ناحیه کفار خبری از امن و یا خوف به این سست ایمان‌ها برسد آن را منتشر سازند، درحالی‌که اگر قبل از انتشار آن را به اطلاع رسول و کارداران خویش رسانده، درستی و نادرستی آن را از آنان بخواهند، ایشان که قدرت استنباط دارند، حقیقت مطلب را فهمیده، به ایشان می‌گویند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود جز مواردی انگشت شمار هر لحظه شیطان را پیروی می‌کردید.

فارغ از آنچه در تفاسیر اهل سنت در معنا و مصداق اولی‌الأمر آمده، عمده مفسران و فقیهان شیعه این مقام را صرفاً بر معصومین علیهم‌السلام قابل انطباق دانسته‌اند (جوامع‌الجامع، ج ۱، ص ۲۷۴؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، صص ۲۲ و ۲۳؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۹؛ شبر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۱۷؛ تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۴۴۸)، لکن در مقابل گروهی دیگر علاوه بر معصومین علیهم‌السلام، اهل علم از شیعه را نیز از مصداق اولی‌الأمر دانسته‌اند (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۹۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۴۴؛ نجفی کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۴۳؛ حائری حسینی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۵۲؛ خمینی، بی‌تا، ص ۲۰).

در هر دو دیدگاه فوق، اینکه معصومین، یعنی اوصیاء نبی علیه‌السلام، مصداق اولی‌الأمر



هستند تردیدی وجود ندارد. این مطلب مستفاد از عقل و نقل است؛ بدین بیان که اطلاق اطاعت از اولی الامر ملازم با عصمت اولی الامر است، زیرا چنان که بیان داشتیم، متعلق اطاعت نمی تواند امری غیر از اراده الهی باشد؛ بر این اساس، اطلاق امر به اطاعت، بیانگر آن است که فرد مطاع عاری از خطا و اشتباه است و این یعنی که اولی الامر در آیه، معصوم فرض شده اند.

روایات نیز مؤید عقل در لزوم عصمت اولی الامر هستند. روایات وجوب اطاعت از ائمه معصومین علیهم السلام در حد تواتر مضمونی و بلکه لفظی است. مرحوم کلینی در جلد اول کتاب شریف «کافی»، بابی را به وجوب طاعة الامام علیه السلام اختصاص داده و هفده روایت در این زمینه آورده است. همچنین برخی از روایات وجوب اطاعت و حرمت معصیت را در جلد دوم همین کتاب و ذیل باب الکفر (ص ۳۸۴ به بعد) آورده است. مرحوم شیخ حر عاملی برخی از این سنخ روایات را در «اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات» (ج ۳، صص ۴۲ و ۴۳) آورده و صاحب تفسیر «البرهان» (ج ۱، ص ۲۰۰ به بعد) نیز برخی از این روایات را نقل کرده است. همچنین حر عاملی در «وسائل» حدیث ثقلین را از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده و می فرماید:

«این حدیث نه تنها بین شیعه، بلکه بین اهل تسنن نیز متواتر است: وَ قَدْ تَوَاتَرَ بَيْنَ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرْثِي أَهْلَ بَيْتِي - وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضُ». (حر عاملی، ج ۲۷، ص ۳۳)

اگرچه این روایت شریفه به دلالت مطابقی سخن از وجوب اطاعت به میان نیاورده است، لکن به دلالت التزامی و مفهومی حاکی از وجوب اطاعت و حرمت معصیت و نافرمانی از عترت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است.

اساساً مسئله لزوم اطاعت از معصومین در زمان حضور آن بزرگواران امری بدیهی تلقی شده و جزئی از مکنونات و باور قلبی اصحاب و شیعیان بوده است؛ به عنوان



نمونه، کلینی در روایت صحیح‌السند از حسین بن ابی‌العلاء^۱ آورده است که به امام صادق علیه السلام پیرامون اعتقاد و باور قلبی ام پیرامون ائمه معصوم علیهم السلام چنین عرض کردم که ما معتقدیم اطاعت از شما واجب است. حضرت باور قلبی من را تأیید و سپس چنین فرمودند که این حق اطاعت پس از خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله، فقط برای آن ذوات مقدسه ثابت است:

«هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» ائمه علیهم السلام یگانه مصداق اولی‌الأمر در آیه ۵۹ سوره نساء بوده و خداوند ولایت بر دیگران را در آیه ۵۵ مائده منحصرأً برایشان قرار داده است» (کلینی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۱۸۷).

فارغ از اینکه در این روایت شریف مسئله وجوب اطاعت از ائمه علیهم السلام به قرآن کریم مستند شده است، به وضوح به دست می‌آید که کثرت ادله در مسئله وجوب اطاعت از معصومین علیهم السلام، سبب شده تا این مهم جزء لاینفک اعتقادات شیعی باشد. بنابراین، در اینکه مراد از اولی‌الأمر در آیات ۵۹ و ۸۳ سوره نساء ائمه معصومین علیهم السلام است، تردیدی میان فقیهان شیعه وجود ندارد، لکن چنان‌که اشاره گردید، برخی از فقیهان شیعه گستره اولی‌الأمر را در عصر غیبت بر فقیهان شیعه تطبیق داده‌اند. به نظر می‌رسد دلیل این عده بر تعمیم اولی‌الأمر به عالمان شیعی این است که مسئله‌ی اِذاعه و تنازع در عصر غیبت نیز وجود دارد؛ بنابراین، باید مرجعی برای رفع این مشکل وجود داشته باشد. نمی‌توان این فرض را مطرح کرد که خدای متعال جامعه اسلامی را برای عصر غیبت که مشخص نیست امتداد آن تا کجا بینجامد، بدون ولی امر رها کرده باشد؛ بر این اساس، دیدگاه دوم، معصومین علیهم السلام را مصداق اتم اولی‌الأمر فرض کرده‌اند و فقیهان را برای عصر غیبت مصداق اولی‌الأمر فرض نموده‌اند.

۱. راویان حدیث عبارت‌اند از عده کلینی، یعنی محمد بن یحیی، علی بن موسی ال‌کمندانی، داود بن کوره، أحمد بن إدريس و علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، احمد بن محمد عیسای اشعری، علی بن حکم انباری و حسین بن ابی‌العلاء الخفاف.



آن دسته از فقیهان و مفسران شیعه که قائل به اختصاص مصداق اولی الامر به معصومین هستند و در عین حال به مسئله اذاعه و تنازع در عصر غیبت توجه داشته‌اند، سعی کرده‌اند از طریق واسطه‌گری فقیهان شیعه این مسئله را پاسخ دهند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۲۲؛ موسوی خلخالی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۸۰؛ خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۰). این بزرگواران استدلال می‌کنند که ادله عقلی و نقلی ولایت فقیه بیانگر آن است که خدای متعال جامعه اسلامی را برای عصر غیبت رها نکرده است و فقیه جامع‌الشرایط مرجع و محور رجوع مردم برای حل تنازعات و اختلافات اجتماعی، یعنی دارای مشروعیت سیاسی، است؛ بنابراین، همان‌طور که به اتفاق عالمان شیعی اولی الامر در آیات مورد بحث معصومین علیهم‌السلام است، می‌توان این مدعا را نیز مطرح کرد که در اندیشه فقیهان شیعه برای عصر غیبت، فقیه جامع‌الشرایط مصداق با واسطه یا بی‌واسطه اولی الامر است.

نتیجه‌گیری

میان حق حکومت و حق اطاعت ملازمه وجود دارد. کسی حق حکومت کردن بر دیگران را خواهد داشت که حق اطاعت داشته باشد. بررسی آیات اطاعت به روشنی گواه بر این است که این حق صرفاً برای خدای متعال است و خداوند این حق را به انبیاء و اوصیاء تفویض کرده است، به اطاعت از انبیاء و اوصیاء سفارش فرموده و از اطاعت غیر ایشان، خصوصاً اهل معصیت، به شدت نهی کرده است. علاوه بر این، خداوند اعطای حق اطاعت را به دیگران، یعنی مردم، واگذار نکرده است. این‌گونه نیست که مردم خودشان کسی را به عنوان حاکم انتخاب نموده و بر اساس میل خویش از او اطاعت نمایند.

اثبات حق و وجوب اطاعت برای انبیاء گستره‌ای عام دارد؛ بدین معنا که مراد از وجوب اطاعت، اطاعت در امور فردی دین نیست، بلکه حتی اختصاصی به امور عبادی نیز ندارد. بر همین اساس، می‌توان از آیات اطاعت از انبیاء به دست آورد که خداوند متعال برای امور سیاسی نیز تعیین تکلیف نموده است. علاوه بر اینکه

از آیات اطاعت، اطاعت عملی اثبات می‌شود، اطاعت قلبی نیز واجب است؛ یعنی افراد حق ندارند در برابر دستورات و اوامر نهایی حضرات معصومین علیهم‌السلام در ضمیر خویش، دچار تردید و دودلی و ناراحتی شوند. در مقابل، عدم جواز اطاعت از غیرانبیاء و اولی‌الأمر نیز گستره‌ای عام دارد و به لحاظ زمانی و موردی تخصیص نخورده است.



منابع

قرآن کریم

۱. ابن اثیر جزری، محمد بن مبارک (بی تا)، *النهاية في غريب الاثر*، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. ابن احمد، قاضی عبدالجبار (۱۴۲۶ق)، *تنزيه القرآن عن المطاعن*، بیروت: دارالنهضة الحديثة.
۳. ابن عجبیه، احمد بن محمد (۱۴۱۹ق)، *البحر المديد في تفسير القرآن المجيد*، قاهره: حسن عباس.
۴. ابن عباد، صاحب (۱۴۱۴ق)، *المحيط في اللغة*، (محمد حسن آل یاسین: مصحح)، بیروت: عالم الكتاب.
۵. ابن حموش، مکی (۱۴۲۹ق)، *الهداية إلى بلوغ النهاية*، امارات: جامعة الشارقة.
۶. ابن غضائری، احمد بن ابی عبدالله (بی تا)، *الضعفاء رجال ابن الغضائری*، (سید محمد رضا حسینی جلالی: مصحح)، قم: بی نا.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، (احمد فارس صاحب الجوائب: مصحح)، بیروت: دارالفکر.
۸. آقابخشی، علی و مینو افشاری (۱۳۸۹ش)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: چاپار.
۹. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق)، *روح المعانی في تفسير القرآن العظيم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق)، *البرهان في تفسير القرآن*، تهران: بنیاد بعثت.
۱۱. بستانى، فؤاد افرام (۱۳۷۵ش)، *فرهنگ ابجدی*، (رضا مهیار: مترجم)، تهران: انتشارات اسلامی.
۱۲. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۷ق)، *صراط النجاة*، قم: دارالصدیقة الشهيدة.
۱۳. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶ش)، *تصنيف غرر الحكم و درر الکلم*، قم: دفتر تبلیغات.
۱۴. ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ق)، *الکشف والبيان*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. دینوری، عبدالله بن محمد (۱۴۲۴ق)، *الواضح في تفسير القرآن الكريم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.



۱۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۱ش)، لغتنامه دهخدا، تهران: سیروس.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، (صفوان عدنان داوودی: مصحح)، بیروت: دارالعلم.
۱۸. روسو، ژان ژاک (۱۳۴۱ش)، قرارداد اجتماعی، (عبدالحسین زیرک زاده: مترجم)، بیجا: شرکت سهامی چهر.
۱۹. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی.
۲۰. سبحانی، جعفر (۱۴۱۹ق)، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، بیروت: دارالأضواء.
۲۱. سبزواری، سید عبدالأعلى (۱۴۱۳ق)، مهذب الأحكام (للسبزواری)، قم: مؤسسه المنار.
۲۲. سبزواری نجفی، محمد (۱۴۱۹ق)، إرشاد الأذهان إلى تفسیر القرآن، بیروت: دارالتعارف.
۲۳. سمرقندی، نصرین محمد (۱۴۱۶ق)، بحر العلوم، بیروت: دارالفکر.
۲۴. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله.
۲۵. شبر، سید عبدالله (۱۴۱۲ق)، تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دارالبلاغه.
۲۶. حائری، سیدکاظم حسینی (۱۴۲۵ق)، المرجعية والقيادة، قم: دارالتفسیر.
۲۷. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۵ق)، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بیروت: أعلمی.
۲۸. موسوی خمینی (امام خمینی)، سیدروح الله (۱۴۲۳ق)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی رحمته الله.
۲۹. خمینی، سیدمصطفی (بی تا)، ولایة الفقیه، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی رحمته الله.
۳۰. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۰ق)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران: مکتبه الاسلامیه.
۳۱. عاملی، علی بن حسین (۱۴۱۳ق)، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، قم: دارالقرآن الکریم.
۳۲. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۱ش)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
۳۳. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۱ش)، تفسیر القرآن الکریم، بیجا: بیدار.
۳۴. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۹۲ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه أعلمی.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۶. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة.



۳۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۳۸. طبرانی، سلیمان بن احمد (۲۰۰۸م)، التفسیر الکبیر، اردن: دارالکتاب الثقافی.
۳۹. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۰. فیض کاشانی، محسن (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر.
۴۱. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: دارالهجره.
۴۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، العین، قم: نشر هجرت.
۴۳. کاشف الغطاء، جعفر (۱۴۲۲ق)، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط-الحديثه)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۴. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق)، رجال الکشی، مشهد: دانشگاه مشهد.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۶. لیثی واسطی، علی بن محمد (۱۳۷۶ش)، عیون الحکم و المواعظ، قم: دارالحديث.
۴۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو.
۴۸. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۵ق)، الحاکمیه فی الاسلام، قم: مجمع اندیشه اسلامی.
۴۹. میبدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱ش)، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران: امیرکبیر.
۵۰. مک لین، ایان (۱۳۸۱ش)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، (حمید احمدی: مترجم)، تهران: میزان.
۵۱. نحویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان.
۵۲. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۳. نجفی کاشف الغطاء، علی (۱۳۸۱ق)، النور الساطع فی الفقه النافع، نجف: مطبعة الآداب
54. Locke, John, Second Treatise on Civil Government, Prometheus Books, 1986.
55. Janet M and others, The Oxford handbooks of political science, Oxford ; New York, ۲۰۰۸.